

هنر و زندگی*

پرویز ناتل خانلری

مردمان دوست دارند که لز زندگانی هنرمندان بزرگ خبری به دست بیاورند زیرا گمان می‌برند که میان وضع زندگی و آثار زیبای ایشان رابطه‌ای هست. این میل گاهی موجب کنجکاوی در جزئیات احوال هنرمندان است و گاهی افسانه‌ها درباره‌ی زندگانی ایشان پدید می‌آورد.

درباره‌ی بیشتر شاعران نامی، از خرد و بزرگ، چنین افسانه‌هایی وجود دارد. به همه‌ی شاعران عارف کرامتهایی نسبت داده و برای هر غزلسرای محبوبی افسانه‌ای ساخته‌اند. این شیوه‌ی تصور همان به عوام اختصاص ندارد بلکه خواص، از جمله نویسندگان تذکره و تاریخ، هم در این باب چنین نظری دارند و در تذکره‌ها هر جا که از شاعری غزلسرا ذکری شده نویسنده، بی‌خبری خود را از احوال او با عبارتی مانند «عاشقی پاکباز» یا «محبی صادق» و «از رموز عشق و عاشقی آگاه» پرده‌پوشی کرده است.

همه می‌پندارند که آثار هنرمندان باید مظهر خلق و خوی و رفتار و کردار ایشان باشد و چون گاهی به خلاف این می‌بینند هنرمند، خاصه شاعر، را به

* سخن، سال اول، بهمن و اسفند ۱۳۲۲، شماره هفتم و هشتم، صص ۳۶۵ تا ۳۷۰.

دروغگویی متهم می‌کنند. برنده‌ترین حربه‌ای که تاکنون بر ضد شاعری به کار رفته این است که «شاعر می‌گوید آنچه را که خود نمی‌کند» پس گفته‌ او لغو و بیهوده است و به آن اعتنا نباید کرد.

ارتباط میان زندگانی و آثار هنرمند نکته‌ای است که از روزگار قدیم به آن اعتقاد داشته‌اند. ارسطو، در رساله شاعری، چنین عقیده دارد که انواع گوناگون شعر از رزمی و بزمی و هجو و انتقاد، در نتیجه اختلاف خوی و سرشت شاعران به وجود آمده است. شاعران بلندطبع و بزرگوار شرح رفتار و کردار پهلوانان و رادمردان را موضوع شعر قرار می‌دهند و شاعران فرومایه به وصف زندگانی عوام و فرومایگانی چون خود می‌پردازند. منظومه حماسی را دسته نخستین و نمایشنامه‌های خنده‌آور و انتقادی را دسته دوم پدید آورده‌اند.

این حکمی است که بی‌واری و سنجش نمی‌توان پذیرفت. آیا سراینده شاهنامه به ضرورت باید مردی دلیر و پهلوان و تیرانداز و شمشیرزن باشد و گوینده داستان لیلی و مجنون یا خسرو شیرین دل‌باخته و شیدا و بی‌قرار یا خوش‌گذران و ظریف و هوسناک؟ آنچه مسلم است اینکه هنرمندان روزگاری پس از مرگ، در نظر مردم شخصیتی دیگر پیدا می‌کنند که از آثار جاویدانشان استنباط شده و اغلب با وجود حقیقی ایشان بیش و کم اختلافی دارد.

در نظر مردم ساده‌دل که شیفته آثار شاعران بزرگند فردوسی مردی رشید و دلیر و بزرگوار است، خیام باده‌پرستی است که در باغ، باغی که گلهای آن همیشه شکفته است، لب جویی در مهتاب ابدی کنار خوبرویی نشسته می‌می‌نوشد و گذر عمر را می‌بیند و از سر مستی می‌گرید. سعدی پیری سپیدموی و چابک،

پرنشاط و بذله‌گوی و نکته‌دان و خوش‌محضر است که جوانان دوستش دارند و گردش حلقه می‌زنند.

این نقشها که آثار شاعران در ذهن ما انگیخته تا چه حد با حقیقت مطابقه دارد، راستی آن است که نمی‌دانیم زیرا از زندگانی بیشتر شاعران ایرانی خبری به درست نداریم. اما گاهی، جسته جسته، نمونه‌هایی از احوال شاعران می‌یابیم که این‌گونه قضاوتها را باطل می‌سازد. بیشتر اشعاری که عزت نفس و بلندی همت را می‌ستاید ساخته شاعران چاپلوس و فرومایه و حریص و درباری است که در خود ایشان نشانی از این صفات نبوده است. عشق و حالات آن موضوع سخن همه غزلسرایان است. اما بعضی از ایشان که آتشی در سخن دارند هرگز عاشق نبوده‌اند. کسی به **عراقی** که سوز و گداز را در غزلهای دل‌انگیز سروده است ایراد کرده که چون عاشق نیستی و هرگز نبوده‌ای این همه گفتگوی عشق چیست، و او در قطعه‌ای عذری انگیخته است. نظامی، و صاف مجلس بزم و میگساری، سوگند می‌خورد که هرگز «به می دامن لب نیالوده است».

نمونه این اختلاف میان زندگانی و آثار هنرمندان همه‌جا فراوان دیده می‌شود. در ترجمه حال شوبرت نغمه‌ساز بزرگ اطریشی که لطیف‌ترین الحان عاشقانه را ساخته نوشته‌اند که هرگز با دلبری سر و سرّی نداشت. گوته، که در داستان مشهور ورتتر عاشقی شیدا و از جان گذشته را وصف می‌کند خود در روابط عاشقانه بسیار سنگدل‌تر و خودپرست‌تر از آن بود که تصور می‌توان کرد. هوگو در سراسر آثارش از رحم و شفقت و دستگیری بینوایان گفتگو می‌کند، اما خود هرگز دیناری به گدایی نمی‌بخشید.

البته این قاعده کلی نیست. بسیاری از هنرمندان نیز هستند که آثارشان بیان

واقع عواطف ایشان است. عرفی خود عشق ورزید و ناکامی دید و آخر هم گویا جان در سر عشق گذاشت. وحشی در آغاز «فرهاد و شیرین» تصریح می‌کند که این داستان بهانه‌ای برای بیان سرگذشت خود اوست و فرهادی که می‌گوید جز او نیست:

دروغی می‌سرایم راست مانند
 به نسبت می‌دهم با عشق پیوند
 منم فرهاد و شیرین آن شکرخند
 کزو چون کوهکن جان بایدم کند
 چه فرهاد و چه شیرین این بهانه است
 سخن این است و دیگرها فسانه است

بنا بر آنچه گذشت آیا گمان می‌کنید که هنرمندان را باید به دو دسته راستگو و دروغگو تقسیم کرد؟ و اگر چنین تقسیمی درست باشد آیا راستگویان بهتر و برتر از دروغگویانند؟ خوب است این نکته را بشکافیم. معمولاً صداقت هنرمند را شرط تأثیر هنر می‌شمارند. مثلی است که «آنچه از دل برآید در دل نشیند» وحشی می‌گوید:

سخن کز سوز دل تابى ندارد
 چکد گر آب ازو آبی ندارد

این نکته راست است اما باید دید که علت این تأثیر چیست؟ اگر شما از سرگذشت غم‌انگیز تیره‌روزی آگاه باشید یک آه که از او بشنوید متأثر می‌شوید درحالی که آه ناشناسی در شما آنقدر اثر نمی‌کند زیرا دو مورد اول آه دردمند منظره بدبختیهای او را که شنیده‌اید و می‌دانید در خاطرتان جلوه می‌دهد و در

مورد دوم چنین مناظری در ذهن شما وجود ندارد. پس در اینجا مؤثر آه نیست بلکه همان صور ذهنی خود شماست که آه موجب تجدید آنها شده است. از این جهت است که:

گر بود در ماتمی صد نوحه گر

آه صاحب درد را باشد اثر

اما آثار هنری خود مؤثرند یعنی کار هنرمند آن است که عاطفه‌ای را به شما القاء کند. وسیله این القاء صور وهمی است که ابداع می‌کند و به توسط الفاظ یا اشکال و یا اصوات به ذهن شما انتقال می‌دهد. آنگاه این صور عاطفه‌ای را که منظور هنرمند بوده است در روان شما برمی‌انگیزد. پس علت تأثیر همان صور وهمی است و شدت و ضعف تأثیر بسته به آنکه این مقدمات برای وصول به آن نتیجه تا چه حد مناسب باشد؟ آنجا صورتهای ذهنی شما را سرگذشت واقعی دردمندی ایجاد می‌کرد و اینجا اندیشه آفریننده هنرمند است که جانشین حوادث روزگار شده چنین صوری را ابداع و به شما القاء می‌کند.

اگر بگویید کسی که خود حالتی را آزموده در ایجاد معانی و صوری که آن حالت را در ذهن شنونده برمی‌انگیزد استادتر است خود پس از اندک تأملی می‌بینید که خطا کرده‌اید زیرا در این صورت می‌بایستی پهلوانان و جنگجویان همه در سرودن شعر رزمی و حماسی استاد و استادتر از فردوسی باشند و جوانان عیاش خیابان‌گرد زیباتر از سعدی غزل سرایند.

اسکار وایلد، شاعر ظریف طبع انگلیسی، به طنز حقیقتی را گفته است که «شعر بد اغلب نتیجه احساسات حقیقی است» اکنون اگر می‌خواهید کار هنرمند را نوعی از دروغگویی بشمارید مختارید اما هیچ ساده‌دلی از تالار نمایش بر

بازیگر بانگ نزده است که دروغ می‌گویی، تو امیر نیستی و در کوچه ما خانه داری، از گنج خود چه می‌لافی که بقال کوچه از او طلبکار است.

اما از آنچه گفتیم زود نتیجه نگیرید که زندگانی هنرمند با آثار او هیچ رابطه‌ای ندارد و شعر و موسیقی چیز دیگری است و زندگی دیگر. حقیقت آن است که این رابطه وجود دارد و بسیار دقیق است.

اشتباه اینجاست که بیشتر مردمان گمان می‌کنند علل و نتایج باید از جنس یکدیگر باشند و حال آنکه، اگر نه همیشه، دست کم اغلب به خلاف این است. شک نیست که هنرمند ذات خود یعنی همه خصایص و صفات فردی خودش را دز آثارش می‌گذارد. از اینجاست که در هریک از فنون هنر آثار هنرمندان این همه گوناگون و رنگارنگ است و اگر نه چنان بود می‌بایستی همه این آثار یکسان و همانند باشند.

پنج دسته

پس اکنون موضوع تحقیق ما آن است که زندگانی هنرمند به چه طریق و چگونه در آثار او جلوه می‌کند. برای بیان این معنی از شارل لالو، هنردان و زیباشناس نامی فرانسه، یاری باید خواست که از همه کس بهتر در این باب پژوهش کرده است. وی هنرمندان را از این جهت پنج دسته می‌کند که در هریک از این پنج گروه رابطه‌ای که در آن بحث می‌کنیم به طریقی دیگر است.

۱- **سرگرمی و بازی:** برای گروهی از هنرمندان هنر سرگرمی و بازی است. کسانی هستند که در زندگانی به کارهای علمی یا سیاسی و اجتماعی مشغولند و هنگام فراغت به ایجاد آثار هنری می‌پردازند. شعری می‌گویند،

داستانی می‌نویسند و نغمه‌ای یا پرده‌ای می‌سازند. نزد این گروه اندیشه ابداعی در حکم تخیلات روزهای تعطیل است. در این گونه آثار اغلب آنچه هنرمند در زندگانی واقعی کم داشته بیان می‌شود و از آنچه دارد کمتر ذکر می‌کند.

۲- تصفیه یا تسکین شهوات: ارسطو، چنان‌که در شماره گذشته گفتیم غایت هنر را برای سازنده و پذیرنده آن تصفیه و تسکین شهوات می‌دانست و معتقد بود که بسا کسان به عواطف شدیدی مانند وحشت و رحم و خاصه عشق محتاجند که زندگانی اجتماعی در ایشان پدید نمی‌آورد. اگر این احتیاج به طریقی برآورده نشود موجب جنون یا محرک کارهای مجنونانه خواهد شد. هنر در اینجا کار بیشتری را می‌کند که بر دملی بزنند و نتیجه آن تصفیه شهوات و آسایش روان است. این احتیاج ممکن است چنان نهانی باشد که صاحبش نیز از آن بی‌خبر باشد.

فروید پایه علم «تجزیه روحی» را بر همین حالات نهانی گذاشته و برای بیان این معنی جای دیگر و میدانی فراختر لازم است.

۳- جنبه فنی: جنبه فنی هنر نیز به جای خود بسیار اهمیت دارد. بسا هنرمندان که بیشتر به اظهار استادی در ابداع صورت آثار خود دلخوش‌اند. موسیقی‌دان می‌کوشد که معنی مقصود را با تلفیق و ترکیب اصوات به طریقی خاص بیان کند. شاعر فصاحت و بلاغت و وزن و قافیه را در مرتبه اول منظور قرار می‌دهد. نزد نقاش الوان و اشکال خود به استقلال وجود و اهمیت می‌یابند. هنرمندانی هستند که جز به کار بردن قوای ذهنی و جسمانی خود در این گونه ریاضات غرضی ندارند و نفس همین عمل در میان اعمال دیگر زندگی برای ایشان لذت‌بخش است.

۴- تکمیل زندگی: نوع دیگر از روابط هنر با زندگی تکمیل یا تلطیف است. بیشتر هنرمندان در آثار خویش همان زندگانی خود را بیان می‌کنند. با این تفاوت که در آن تصرفی روا می‌دارند. بعضی سرگذشت خود را، نه چنان که هست، بلکه چنان که خود می‌پندارند یا چنان که می‌خواهند باشد شرح می‌دهند. اینجا باید به خاطر داشت که انسان همیشه چنان نیست که خود گمان می‌کند بلکه اغلب به خلاف آن است. هیچ لثیمی نیست که لثامت را ناپسند نشمارد و دیگران را به لزوم میانه‌روی در خرج نصیحت نکند. زیرا لثامت خود را اعتدال می‌پندارد. بسیار کسان نیز علو همت و عزت نفس را از جان و دل می‌ستایند اما در رفتار ایشان به سبب ضعف اراده یا علل دیگر از این صفت نشانی نیست. پس اگر شاعری که خود چاپلوس و فرومایه است عزت نفس را در شعر ستایش کند نباید او را دروغگو خواند زیرا ممکن است راستی صفت محبوب و مورد پرستش خود را ستوده باشد.

۵- حفظ و ابقاء: غرض دیگر هنرمند از هنر پایدار کردن و نگهداشتن حالات و عوالم زیبایی زندگانی است. هنرمند لذتی را یا غم شیرینی را وصف می‌کند تا صورتی ثابت و پایدار از آنچه گذرنده و فانی است نگه دارد. این غرض درست عکس تسکین و تصفیه شهوات است. آنجا هنرمند می‌خواست خود را از دست وسوسه شهوت یا آرزویی آهنین چنگ برهاند و اینجا می‌کوشد که آن را دوام بخشد.

پیداست که این اغراض تنها و خالص در آثار هنرمندان کمتر یافت می‌شود. بعضی از ایشان هرچندگاه به تأثیر یکی از این اغراض اثری ایجاد می‌کنند و در آثار بعضی دیگر چند غرض یکباره در کار است.

از این روست که قضاوت دربارهٔ احوال و شخصیت هنرمندان از روی آثار ایشان کاری پیچیده و دشوار است. وصف و ستایش دلیری در شعری هرگز به طور قطع برهان دلیری شاعر نیست و خلاف آن را نیز گستاخانه نمی توان ادعا کرد. بسا مردان بزرگوار که آثاری پست و کم بها از خود گذاشته اند و چه بسیار کسان که خود حقیر و دون همت بوده و شاهکارهای جاودانی پدید آورده اند.

ساده دلان این تضاد میان زندگانی و آثار هنرمندان را نشانهٔ تزویر و ریا و دروغ می پندارند اما اهل نظر در اینجا نکته های باریکتر از مو می بینند که درخور جستن و یافتن است.